

سی روز، سی گفتار از رهبر معظم انقلاب

بشریت امروز به خصلتهایی که امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد ...



بشریت امروز به خصلتهایی که امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد. این خصلت‌ها، با پیشرفت علم، با پیشرفت فناوری، با پدید آمدن روش جدید زندگی در دنیا کهنه نمی‌شود. به گزارش خبرگزاری فارس، پایگاه اطلاع‌رسانی حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای در ایام ماه مبارک رمضان، به صورت روزانه گفتار و توصیه‌هایی اخلاقی از رهبر معظم انقلاب اسلامی را منتشر می‌کند. این رهنمودها تحت عنوان «سی روز، سی گفتار»؛ و در سحرگاه ایام ماه مبارک بر روی خروجی سایت قرار می‌گیرد.

* روز بیست و یکم: «سی روز، سی گفتار»؛ فضائل امیرمؤمنان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام جزو چهره‌های جذاب تاریخ است. انسان شاید کمتر شخصیت تاریخی را بتواند پیدا کند که به قدر امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در میان همه آحاد بشر - نه فقط ملت اسلام - دلباخته داشته باشد. چه بسیار غیر مسلمانانی که اسلام و حتی پیامبر اسلام را قبول ندارند اما به علی علیه‌السلام عشق می‌ورزند؛ به او احترام می‌کنند و او را ستایش می‌کنند. مسلمانان و به خصوص شیعیان هم که نسبت به آن بزرگوار، چه تکریم و تعظیمی در دل و جان و ذهن خودشان قائلند! در بین ما شیعیان و آحاد مسلمین، کسانی هستند که عامل به احکام اسلامی هم نیستند اما امیرالمؤمنین را بزرگ می‌شمارند. این برای چیست؟ این به خاطر آن است که مجموعه خصوصیات والای انسانی در این بزرگوار به قدری زیاد بوده است که هرکس که از علی علیه‌السلام چیزی شنیده است، در مقابل این خصوصیات خاضع است. فقط یک دسته استثناء هستند که آن‌ها علی را می‌شناسند اما با او دشمنند. آن‌ها کسانی هستند که با مبانی‌ای که این انسان بزرگ برای آن جهاد کرده و همه عمر را صرف کرده است، به شدت دشمنند؛ طبعاً با سرباز اولش هم دشمنند. یا در آن دوره‌های اول، کسانی که زخم‌خورده از آن شمشیر بی‌انعطاف و آن انسان آشتی‌ناپذیر با بدی و زشتی بودند، با او دشمن بودند؛ والا آدم‌های بانصاف و انسان‌های فطری، همه محب و مشتاق این شخصیت عظیمند. البته این در صورتی است که از او چیزی شنیده باشند؛ آن‌هایی که نشنیدند و نمی‌دانند، طبعاً خارجند.

دنیا گلستان می‌شد اگر...

در این جا يك نکته وجود دارد و آن این است که ما معمولاً وقتی شخصیت‌ها یا خصوصیات را به صورت جمع‌بندی شده از دور می‌نگریم، آن‌ها را ستایش می‌کنیم اما وقتی نزدیک می‌شویم و پای عمل و پای پیروی به میان می‌آید، دچار مشکل می‌شویم. عیب کار آحاد بشر این است. اگر همان قدری که مردم دنیا به عدالت و به انصاف و به شجاعت امیرالمؤمنین، به طرفداری از مظلوم که در او بود، به طرفداری از حقیقت که در او بود، به ظلم‌ستیزی که در او بود، علاقه و محبت دارند، چنانچه در مقام عمل، خود را به این خصوصیات نزدیک می‌کردند - ولو يك قدم - دنیا گلستان می‌شد؛ اما ما آدم‌ها - یعنی همین ما، همین امثال بنده؛ آدم‌هایی که این‌طور از دور امیرالمؤمنین را ستایش می‌کنیم - در جایی در زندگی و در قضاوت معمولی خودمان به یکی از همین کارهایی که از امیرالمؤمنین ستایش می‌کنیم یا از کسی که می‌خواهد راه امیرالمؤمنین را برود برخورد کنیم، معلوم نیست که دیگر آن قدر ستایش کنیم؛ در دل برمی‌آشوبیم و با او به مقابله برمی‌خیزیم. اگر خدای نکرده شقاوت بر ما غلبه داشته باشد، به روی او شمشیر هم می‌کشیم! عیب کار این‌جاست. لذا جا دارد که ما همان قدری که از جمع‌بندی شده خصال امیرالمؤمنین سخن می‌گوییم، از ریز خصوصیات آن بزرگوار هم مطلع شویم. این امیرالمؤمنین که عادل بود، عدل او چگونه بود؟ این عدلی که این قدر تعریف دارد، در مقام عمل چگونه بود؟ در قدم بعد سعی کنیم که در مقام عمل، خودمان را به او نزدیک کنیم. این درست است؛ این مایه تکامل است. شما شنیده‌اید که در بعضی از روایات آمده است کسانی به ائمه علیهم‌السلام عرض می‌کردند ما شیعیان شما هستیم - کما این‌که طبق روایتی، کسانی آمدند و به خود امیرالمؤمنین هم این را گفتند - اما ائمه بنابر این روایات، در جواب این‌ها استنکار می‌کردند: کجای شما به دوستان و پیروان ما شبیه است؟ شما این خصلت و این خصوصیت و این رفتار و این گفتار را دارید. به عبارت دیگر، این‌ها از ما مطالبه عمل می‌کنند؛ عمل هم تابع اعتقاد است. انسان باید به چیزی معتقد باشد.

البته امروز ملت ایران باید خدا را خیلی شکر کند که زمینه پیروی از امیرالمؤمنین و از اسلام در این کشور فراهم است. غالب جمعیت این کشور، دل به سمت حقیقت دارند. اکثریت عظیم نزدیک به اتفاقی در این کشور این‌طورند. ولو حالا در میان آن‌ها کسانی هم عامل به بعضی از فروع نباشند؛ اما دل‌ها، روح‌ها، اعتقادات و ایمان‌ها به همان سمتی گرایش دارد که انگشت اشاره امیرالمؤمنین به آن سمت مردم را هدایت می‌کرد.

سرمشق فکر و عمل

من امروز روایتی را انتخاب کردم که بخوانم؛ این روایت در «؛ ارشاد مفید؛ است. البته من متن حدیث را از کتاب «؛چهل حدیث؛ امام بزرگوارمان - که کتاب بسیار خوبی است- نقل می‌کنم؛ لیکن با «؛ ارشاد؛ هم تطبیق کرده‌ام. روایت را شیخ مفید نقل می‌کند. راوی می‌گوید که ما در خدمت امام صادق علیه‌السلام بودیم، صحبت امیرالمؤمنین شد. «؛ و مدحه بما هو أمله؛ امام صادق زبان به ستایش امیرالمؤمنین گشود و آن چنان که مناسب او بود، امیرالمؤمنین را مدح کرد. از جمله چیزهایی که گفت -که این راوی یادش مانده و مثلاً در همان مجلس یا در بیرون آن مجلس نوشته است- این‌هاست. من نگاه کردم، دیدم هر کدام از این فقره‌هایی که در این حدیث به آن تکیه شده است، تقریباً به یک بُعد از زندگی امیرالمؤمنین اشاره می‌کند... طبق این روایت، امام صادق در مقام تعریف از امیرالمؤمنین حرف می‌زند. اولین جمله‌ای که فرمود، این بود: «؛ و الله ما أكل على بن أبي طالب عليه السلام من الدنيا حراماً قط حتى مضى لسبيله؛ امیرالمؤمنین تا آخر عمر، یک لقمه حرام در دهان نگذاشت؛ یعنی اجتناب از حرام، اجتناب از مال حرام، اجتناب از دستاورد حرام. البته مراد، حرام واقعی است؛ نه آن حرامی که برای آن بزرگوار حکمش هم منجز شده باشد؛ یعنی مشتبه را هم به خود نزدیک نکرد. ببینید؛ این‌ها را به‌عنوان دستورالعمل و سرمشق در عمل -و بالاتر از آن در فکر- برای ما بیان کرده‌اند. امام صادق و امام باقر و امام سجاد هم اعتراف می‌کنند که ما نمی‌توانیم این‌طوری زندگی کنیم! حالا نوبت به امثال بنده که می‌رسد، دیگر واویلاست! بحث سر این نیست که من یا شما بخواهیم این‌طور زندگی کنیم؛ نه، آن زندگی، زندگی این قله است؛ این قله را نشان می‌دهد. معنای نشان دادن قله این است که همه باید به این سمت حرکت کنند. البته چه کسی هست که به آن بالا برسد!؟

«؛ و ما عرض له أمران قط هما لله رضی إلا أخذ بأشدهما عليه فی دینه؛ یعنی هر وقت دو کار و دو انتخاب در مقابل امیرالمؤمنین قرار می‌گرفت که هر دو مورد رضای خدا بود -نه این که یکی حرام، یکی حلال باشد؛ مثلاً هر دو عبادت باشد- علی آن یکی را که برای بدن او سخت‌تر بود، آن را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو غذای حلال بود، آن پست‌تر را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو لباس جایز بود، آن پست‌تر را انتخاب می‌کرد؛ اگر دو کار جایز بود، آن سخت‌تر را برمی‌گزید. ببینید؛ این صحبت یک گوینده معمولی نیست که حرف بزند. طبق این حدیث، این امام صادق است که می‌گوید؛ یعنی دقیق است. ببینید این سخت‌گیری بر خود در زندگی دنیا و در تمتعات دنیوی، چه قدر مهم است!

«؛ و ما نزلت برسول الله صلی الله علیه و آله نازلة قط إلا دعاه فقدمه ثقة به؛ هر وقت مسأله مهمی برای پیامبر پیش می‌آمد، پیامبر او را صدا می‌کرد و جلو می‌انداخت؛ به‌خاطر این که به او اعتماد داشت و می‌دانست که اولاً خوب عمل می‌کند؛ ثانیاً از کار سخت سرپیچی ندارد؛ ثالثاً آماده مجاهدت در راه خداست. مثلاً در «؛ لبلة المیبت؛ آن شبی که پیامبر مخفیانه از مکه به مدینه آمد- یک نفر باید آن‌جا در آن رختخواب می‌خوابید. پیامبر علی را جلو انداخت. در جنگ‌ها، امیرالمؤمنین را جلو می‌فرستاد. در کارهای مهم -هر مسأله اساسی و مهمی که پیش می‌آمد- علی را جلو می‌انداخت: «؛ ثقة به؛ چون اطمینان داشت و می‌دانست که او بر نمی‌گردد؛ نمی‌لرزد و خوب عمل خواهد کرد.

ببینید؛ صحبت این نیست که امثال بنده -آدم‌های حقیر و ضعیف- ادعا کنیم که می‌خواهیم این‌طوری عمل کنیم؛ نه. صحبت این است که ما باید در این جهت حرکت کنیم. انسان مسلمان پیرو علی، خطش باید این خط باشد و هرچه بتواند، جلو برود. بعد فرمود: «؛ و ما اطاق أحد عمل رسول الله صلی الله علیه و آله من هذه الأمة غیره؛ هیچ کس از این امت طاقت این را نداشت که مثل پیامبر عمل کند، مگر او. او بود که مثل پیامبر در همه‌جا می‌رفت. هیچ‌کس دیگر نمی‌توانست به دنبال پیامبر و پا جای پای آن حضرت حرکت کند.

بدهکار خدا

«؛ و إن كان لیعمل عمل رجل كان وجهه بین الجنة و النار؛ با همه این کارهای بزرگ و خدایسند و مؤمنانه، رفتار او، رفتار یک انسان بین خوف و رجا بود؛ از خدا ترسناک بود، کأنه او را بین بهشت و جهنم قرار داده‌اند؛ در یک طرف بهشت را می‌بیند، در یک طرف جهنم را می‌بیند. «؛ یرجو ثواب هذه و یخاف عقاب هذه؛ خلاصه این جمله این است که به این‌همه مجاهدت، به این‌همه انفاق، به این‌همه عبادت، مغرور نمی‌شد. ما حالا دو رکعت نافله و چند جمله دعا که بخوانیم -و اگر دو قطره اشک بریزیم- فوراً مغرور می‌شویم که بله دیگر: «؛ این منم طاووس علیین شده؛ اما امیرالمؤمنین با این انبوه عمل صالح، مغرور نمی‌شد.

البته این‌که چرا شخصی مثل امیرالمؤمنین، شخصی مثل پیامبر، شخصی مثل امام سجاد -که خدا اصلاً بهشت را برای خاطر این‌طور انسان‌ها آفریده- باز از آتش جهنم می‌ترسند و به خدا پناه می‌برند، این خودش بحث جداگانه‌ای دارد. ما کوچکیم؛ دید ما قاصر است؛ ما نزدیک بین هستیم؛ ما عظمت الهی را نمی‌فهمیم؛ ما مثل بچه کوچک و غیرممیزی هستیم که در مقابل یک شخص عظیم علمی، بازی می‌کند؛ می‌آید و می‌رود و اصلاً عین خیالش هم نیست؛ چون نمی‌شناسد که این شخص کیست؛ اما شما که پدر او هستید و عقلتان صدبرابر اوست، در مقابل آن شخصیت خضوع می‌کنید. ما در مقابل خدای متعال وضعیتمان این است. ما مثل بچه‌ها، مثل آدم‌های غافل، مثل آدم‌های پست، عظمت الهی را نمی‌فهمیم اما آن کسانی که از مرحله علم، به مرحله ایمان رسیده‌اند؛ از مرحله ایمان، به مرحله شهود رسیده‌اند؛ از مرحله شهود، به مرحله فناء لله رسیده‌اند؛ آن‌ها هستند که عظمت الهی در چشم‌هایشان آن‌چنان

جلوه می‌کند که هر عمل صالحی از آن‌ها سر بزند، به‌نظرشان نمی‌آید؛ اصلاً می‌گویند ما کاری نکرده‌ایم. همیشه بدهکار ذات مقدس احدیتند.

تولید و انفاق

171#&؛ ولقد اعتق من ماله ألف مملوك؛ به‌تدریج، هزار غلام و کنیز را که از مال شخصی خود خریده بود، آزاد کرد؛ 171#&؛ فی طلب وجه الله و النجاة من التار؛ برای این‌که رضای خدا را جلب نماید و از آتش جهنم خود را دور کند. 171#&؛ ممّا کد بیدیه و رشح منه جبینه؛ این پول‌هایی که می‌داد، پول‌هایی نبود که مفت گیرش آمده باشد. امام صادق طبق این روایت می‌گوید: 171#&؛ ممّا کد بیدیه؛ با کدّ یمین و عرق جبین و با کار سخت، پول به‌دست آورده بود. چه در زمان پیامبر، چه در زمان فترت بیست و پنج سال، چه در زمان خلافت -که از بعضی از آثار فهمیده می‌شود که امیرالمؤمنین در زمان خلافت هم کار می‌کرد- آن حضرت کار می‌کرد؛ مزرعه آباد می‌نمود، قنات می‌کند و پول درمی‌آورد و این پول‌ها را در راه خدا انفاق می‌کرد. از جمله مرتب برده می‌خرید و آزاد می‌کرد؛ هزار برده را این‌طور خرید و آزاد کرد. 171#&؛ إن کان ليقوت أهله بالزیت و الخل و العجوة؛ غذای معمولی خانه امیرالمؤمنین این‌ها بود: زیتون، سرکه، خرما، متوسط و یا پایین؛ که حالا مثلاً در عرف جامعه ما نان و ماست، یا نان و پنیر است. 171#&؛ و ما کان لباسه إلا کرابیس؛ لباس معمولیش کرباس بود. 171#&؛ إذا فضل شیء عن یده من کمه دعا بالجلم فقصه؛ اگر آستینش مقداری بلند بود، قیچی می‌خواست و آستین بلند را می‌برد؛ یعنی حتی به زیادی آستین برای خودش راضی نمی‌شد. می‌گفت این زیادی است؛ این پارچه را در جایی مصرف کنند و به کاری بزنند! آن روز پارچه هم خیلی کم بود و مردم مشکلاتی در زمینه پوشش داشتند؛ این بود که یک تکه پارچه کرباس هم می‌توانست به دردی بخورد.

اسوه اسلام

بعد راجع به عبادت حضرت صحبت می‌کند. آن حضرت، قله اسلام است؛ اسوه مسلمین است. در همین روایت فرمود: 171#&؛ و ما اشبهه من ولده و لا أهل بیده أحد أقرب شهبها به فی لباسه و فقهه من علی بن الحسین علیهما السلام؛ امام صادق می‌گوید: در تمام اهل بیتمان -اهل بیت و اولاد پیامبر- از لحاظ این رفتارها و این زهد و عبادت، هیچ‌کس به اندازه علی بن الحسین به امیرالمؤمنین شبیه‌تر نبود؛ امام سجاد، از همه شبیه‌تر بود. امام صادق فصلی در باب عبادت امام سجاد ذکر می‌کند؛ از جمله می‌فرماید: 171#&؛ و لقد دخل ابوجعفر ابنه علیهما السلام علیه؛ پدرم حضرت ابی‌جعفر باقر یک روز پیش پدرش رفت و وارد اتاق آن بزرگوار شد. 171#&؛ فإذا هو قد بلغ من العبادة ما لم یبلغه أحد؛ نگاه کرد، دید پدرش از عبادت حالی پیدا کرده که هیچ‌کس به این حال نرسیده است. شرح می‌دهد: رنگش از بی‌خوابی زرد شده، چشم‌هایش از گریه درهم شده، پاهایش ورم کرده و... امام باقر این‌ها را در پدر بزرگوارش مشاهده کرد و دلش سوخت: 171#&؛ فلم املك حين رأیته بتلك الحال البكاء؛ می‌گوید وقتی وارد اتاق پدرم شدم و او را به این حال دیدم، نتوانستم خودداری کنم؛ بنا کردم زار زار گریه کردن: 171#&؛ فبکیت رحمة له؛ امام سجاد در حال فکر بود -تفکر هم عبادتی است- به فراست دانست که پسرش امام باقر چرا گریه می‌کند؛ خواست یک درس عملی به او بدهد؛ سرش را بلند کرد: 171#&؛ قال یا بُنی أعطنی بعض تلك الصحف التي فیها عبادة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام؛ در میان کاغذهای ما بگرد و آن دفتری که عبادت علی بن ابی‌طالب را شرح داده، بیاور. ظاهراً از دوران امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نوشته‌ها و کتاب‌هایی در باب قضاوت‌های آن حضرت، در باب زندگی آن حضرت، در باب احادیث آن حضرت، در اختیار آمده بود. از مجموع روایات دیگر، آدم این‌طور می‌فهمد که در موارد گوناگونی از آن استفاده می‌کردند. این‌جا هم حضرت به پسرش امام باقر فرمود آن نوشته‌ای را که مربوط به عبادت علی بن ابی‌طالب است، بردار بیاور. امام باقر می‌فرماید: 171#&؛ فأعطیته؛ رفتم آوردم و به پدرم دادم. 171#&؛ فقرأ فیها شیئاً سیراً ثم ترکها من یده تضجراً؛ مقداری به این نوشته نگاه کرد -امام سجاد، هم به امام باقر درس می‌دهد، هم به امام صادق درس می‌دهد، هم به من و شما درس می‌دهد- با حال ملامت آن را بر زمین گذاشت؛ 171#&؛ و قال من یقوی علی عبادة علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام؛ فرمود چه کسی می‌تواند مثل علی بن ابی‌طالب عبادت کند؟ امام سجاد می‌کند که امام باقر دلش به حال او می‌سوزد -نه مثل من و شما؛ ما که کمتر از این‌ها هم به چشممان بزرگ می‌آید- امام باقری که خودش هم امام است و دارای آن مقامات عالی است، از عبادت علی بن الحسین دل‌تنگ می‌شود و دلش می‌سوزد و نمی‌تواند خودش را نگه دارد و بی‌اختیار زار زار گریه می‌کند؛ آن وقت علی بن الحسین با این‌طور عبادت می‌گوید: 171#&؛ من یقوی علی عبادة علی بن ابی‌طالب؛ چه کسی می‌تواند مثل علی عبادت کند؟ یعنی بین خودش و علی فاصله‌ای طولانی می‌بیند.

نزدیک قله

علی‌ای که من و شما عاشق او هستیم، دنیا عاشق اوست، مسیحی عاشقانه برایش کتاب می‌نویسد، آدمی که به مبانی دینی هم عملاً خیلی پایبند نیست، درباره او زبان به ستایش باز می‌کند، این علی را شما چرا از دور نگاه می‌کنید؟ نزدیک بروید. هرکس این قله دماوند را از دور نگاه کند، می‌گوید به به، عجب چیزی است! قدری از این پیچ‌وخم‌ها بالا برو، ببینم چه کاره‌ای! باید نزدیک شد؛ باید راه افتاد؛ باید حرکت کرد. امروز بشریت به همین خصلت‌هایی که امیرالمؤمنین پرچمدارش بود، احتیاج دارد. این خصلت‌ها، با پیشرفت علم، با پیشرفت فناوری، با پدید آمدن روش جدید زندگی در دنیا کهنه نمی‌شود. عدالت کهنه نمی‌شود؛ انصاف و حق‌طلبی کهنه نمی‌شود؛ دشمنی با زورگو کهنه نمی‌شود؛ پیوند دل با خدا کهنه نمی‌شود. این‌ها رنگ ثابت وجود انسان در همه تاریخ است.

امیرالمؤمنین این پرچم‌ها را در دست داشت. امروز بشر تشنه این حرف‌ها و تشنه این حقایق است. راه چیست؟ راه، نزدیک شدن است. مبدا اگر من و شما در جایی حرفی برای حق زدیم، این به نظرم زیاد و بزرگ بیاید؛ نه. علی این است. مبدا اگر ساعتی از شبی، روزی، نیمه‌شب، توانستیم عبادتی کنیم، به چشممان بزرگ بیاید و ما را عجب بگیرد؛ نه. علی این است. مبدا اگر در صحنه خطری وارد شدیم، خودمان را خیلی بزرگ ببینیم؛ نه. علی این است. هرچه می‌توانید، نزدیک شوید. ای روزه‌داران، ای نمازگزاران، ای نافله‌گزاران، ای مجاهدان فی سبیل‌الله، ای حاضر شونده‌گان در میدان‌های خطر، ای زاهدان در دنیا، ای شیران روز، ای عبادت‌کنندگان شب! خوشا به حالتان؛ شما به علی نزدیک‌ترید اما شما هم می‌توانید باز نزدیک‌تر شوید.

دنیای اسلام، بلکه دنیای بشریت سالم، در مقابل او خاضع است. این‌هاست که در تاریخ اثرش می‌ماند. آن زهدش بود؛ آن عبادتش بود؛ آن شجاعتش بود؛ آن قاطعیتش در راه خدا بود. آن جایی که لازم بود با شمشیر به جان دشمنان حقیقت و دشمنان دین و دشمنان خدا می‌افتاد و از هیچ چیز باک نداشت: «لا تأخذ فی الله لومة لائم»؛ آن جایی که آدم منحرف مضرّ مخلی بر سر راه حرکت به سوی خدا وجود داشت، شمشیر او فیصله‌دهنده بود. آن جایی که مظلومی بود، آن جایی که مصلوب‌الحقی بود، امیرالمؤمنین به رقیق‌ترین انسان‌ها تبدیل می‌شد. در روایتی هست که آن‌قدر امیرالمؤمنین با دست خودش به دهان یتیمان غذا گذاشت که یک نفر -لا بد مثلاً جوانکی بوده- گفت آرزو کردیم کاش ما هم یتیم می‌شدیم تا امیرالمؤمنین این‌طور به ما لطف می‌کرد! آن‌قدر ناشناس به خانه فقرا و مساکین و گرفتارها و از راه‌مانده‌ها سر زد که معروف است بعد از ضربت خوردن آن حضرت، فهمیدند آن انسان رحیم چه کسی بوده که می‌آمده است و او را نمی‌شناخته‌اند!

سخن او نهج‌البلاغه است؛ فصیح‌ترین کلام آدمی در میان عرب. «نهج‌البلاغه»؛ اوج هنر و اوج زیبایی است؛ زیبایی لفظ و زیبایی معناست. انسان مبهوت می‌ماند! هیچ شاعر بزرگ عرب، هیچ نویسنده هنرمند عرب، نتوانسته بگوید که من از مراجعه به نهج‌البلاغه بی‌نیازم.

به‌هرحال، دیروز مردم کوفه به عزای این بزرگ‌مرد نشستند. جنازه آن بزرگوار در کوفه تشییع نشد. اجتماع مردم گرد جنازه امیرالمؤمنین به‌وجود نیامد. شاید امیرالمؤمنین دوران تسلط دشمنان بر کوفه را می‌دید. ده سال بعد از آن، بیست سال بعد از آن، در کوفه چه خبر بود؟ همان کسانی که دختران امیرالمؤمنین را در بازارهای کوفه گرداندند، همان کسانی که سر جگرگوشگان امیرالمؤمنین را بر سر نیزه‌ها کردند، چه بعدی داشت اگر قبر علی بن ابی‌طالب را می‌شکافتند و اهانت و جسارتی می‌کردند؟! لذا قبر آن بزرگوار هم مخفی بود؛ تا بعد از گذشت مدّت‌های طولانی، آن قبر پیدا شد...
خطبه‌های نماز جمعه تهران؛ 78/10/10